



۲۰۱۹/۰۲/۱۹



لینا روزبه حیدری

## بیم و خوف



مرا ترسی به پهنای عمیق تار زندانست  
که در پیچ و خم آن چند طالب گرم هذیانست  
مرا در دیست کهنه مثل هر پیچ و خم راهی  
که در آن بی مروت بم به زیر خاک پنهانست  
ضمیر و ذهن من در مانده از تفکیک خوب و بد  
میان انتحار و سبز و آبی، گیج و حیرانست  
مشوش، بی پلان، مردود و سرگردان و سر در گم  
سخن ها در قطر لیکن به شهرم عید قربانست  
نه سر نخ میدهد شاهی، نه راهی مینماید خان  
چو توپی در میان غرب و شرق، این خطه ویرانست  
یکی با پرچم افکار، دگر زیر لوای دین  
دلیلی بر کرایه ماندن این خاک بی جانست  
سبق ها داد ما را زندگی در مکتب دوران  
ولی تکرار بد از خاصه ما نسل افغانست  
عجب تاکی ز شرق و غرب، تاکی این نفیر درد  
گناه ماست، آری ما که در ما مرده وجدانست

